موضوع: نقد و بررسی دیدگاه ایده آلیسم

ایده آلیسم بارکلی

سخن در ایده آلیسم بارکلی، فیلسوف ایرلندی (م 1753 م) است. همان طور که گفته شد ایده آلیسم وقتی به صورت مطلق به کار می رود انصراف به دیدگاه بارکلی دارد. ایده آلیسم وی را ایده آلیسم غیر مادی گفته اند. از آنجا که دیدگاه وی بیان گر انکار موجود مادی و مستقل از ادراک کننده است، فلاسفه بعد از وی، او را ایده آلیسم نامیده اند. بر اساس دیدگاه وی ماده چیزی جدای از تصورات و ادراک انسان نیست. او عقیده دارد اساسا چیزی به نام عالم مادی که مستقل باشد وجود ندارد و آنچه ما ماده فیزیکی می نامیم، در حقیقت مجموعه هایی از تصورات و ایده ها در ذهن است. از باب مثال اگر سوال شود یک میز چیست، می گوید: مجموعه ای از ادراکاتی است که وقتی ما آن را لمس می کنم آنها را دارم. این ادراکات همان واقعیت میز است.

اکنون سوال این است که تبیین هستی شناسی این تصورات و ایده ها چیست؟ به عبارت دیگر منشا این تصورات چه چیزی می باشد. بارکلی می گوید: در باره منشا تصورات انسان چند فرض قابل تصور است:

1. برخی از تصورات انسان منشا پیدایش برخی دیگر باشد. این قابل قبول نیست زیرا همه تصورات انسان نقش انفعالی دارند و در ذهن تحقق پیدا می کنند.
2. نفوس انسانی اینها را ایجاد می کند. بارکلی می گوید: برخی از تصورات را انسان می سازد اما در بسیاری از آنها، نفس انسان نقش انفعالی دارد. به عنوان مثال وقتی چشم خود را می گشاییم اینطور نیست که هر صورتی که بخواهیم در برابر ما ظاهر شود، بلکه صورت های خاصی برای ما به نمایش در می آید.
3. روحی غیر از روح انسان موجود است که این صورت ها را در ذهن ما از طریق قوای ادراکی ایجاد می کند. آن روح انسان را برمی انگیزد تا توسط قوای ادراکی اش این تصویرها را ادراک کند؛ آن روح جهانی حاکم بر اذهان، همان خداوند متعال است.

بارکلی فرض سوم را پذیرفته می گوید: نظم موجود در عالم هم بر اساس وجود خداوند می تواند معنا شود. در اندیشه او تنها قدرتی که می تواند ایجاد کننده چیزی باشد از جنس روح است. قسمتی از صورت های عالم ذهن را خداوند با واسطه روح انسانی و قسمت دیگر را بدون واسطه بوجود می آورد.

اگر کسی از بارکلی سوال کند، طبیعت و نظم حاکم بر آن چگونه است؟ می گوید: عالم طبیعتی مستقل از ادراک نداریم، بله عالم طبیعت غیر مادی که همان صورت ها و ادراکات هستند داریم و اینها جلوه و ظهور و بروز آن روح جهانی است. نظم این عالم که در ارواح بشری تجلی می کند، از علم حق تعالی نشات گرفته است. از این جهت دیدگاه وی با دیدگاه فلاسفه اسلامی تفاوتی ندارد کما اینکه حاجی سبزواری گفته است: «و الکل من نظامه الکیانی ینشا من نظامه الربانی»: نظم و نظام عالم ممکنات، همه نشات گرفته از علم ربوبی است. البته این فرق وجود دارد که فلاسفه اسلامی برای عالم طبیعت، واقعیت های مستقل از ادراک قائل هستند اما بارکلی معتقد نیست.

نکته دیگر اینکه از نظر بارکلی عالم ذهن و عالم ادراکات کافی در شناخت همه آن چیزی است که در عالم طبعیت است. [[1]](#footnote-1)

کریستفر هملیتون در کتاب «معرفت شناسی» (بخش اول از کتاب فهم فلسفه) به نظر بارکلی اشاره دارد. دیدگاه بارکلی از یک منظر پاسخی به ماتریالیسم است. وی وجود ماده را رد کرده و اینگونه ریشه ماتریالیسم را می زند. همیلتون از منظر معرفت شناسی دیدگاه بارکلی را پاسخی به شکاکیت می داند و آن را به نظریه جان لاک ربط می دهد. وی می گوید: به نظر می رسد واقع گرایی بازنما در تبیینی که لاک از آن دارد ناگذیر به شک گرایی می انجامد. (واقع نمایی بازنما یعنی رئالیسم، قید بازنما یعنی داده های حسی نمایان گر واقعیت های خارجی هستند) چون نمی تواند این ادعا را ثابت کند که تصورات ما از اجسام مادی در واقع معلول اجسام مادی است. (چون آب و آتش و مانند آن در خارج هست، اینها منشا آن می شوند که صورت های ادراکی هم از طریق حواس به وجود آیند)، زیرا همان گونه که لاک می پذیرد تا آنجا که ما می دانیم این امکان وجود دارد که اصلا هیچ جسم مادی وجود نداشته باشد. در این صورت چگونه می توان از این نتایج شک گرایانه نظریه لاک پرهیز کرد. (ما فی الجمله می دانیم که ذهن ما توانایی خلق صورت های ادراکی را دارد و چون چنین است احتمال دارد صورت های ذهنی بر آمده از واقعیت های خارجی نباشد و دستگاه ذهن آنها را ساخته باشد، اما این اشکال وارد نیست، زیرا اگر اینها کار ذهن می بود و واقعیت های خارجی در پیدایش آنها نقش نمی داشتند چرا این محدودیت وجود دارد که در مواجه شدن با خورشید یا ماه و مانند آن این صورت ها حاصل می شوند؟ این نشان می دهند که حس وقتی به این واقعیت ها متصل می شوند این صورت ها حاصل می شود).

همیلتون در ادامه می گوید: پاسخ نامتعارف بارکلی این بود که من انکار می کنم که تصورات ما معلوم اجسام مادی هستند. (بارکلی می گوید اصلا ما واقعیت مادی نداریم، پس شکاکیت هم از بین می رود) اگر اجسام مادی وجود نداشته باشند، مشکل شک در باره وجود جهان خارج از بین می رود. بنابراین باید نشان داد که تنها اذهان و تصورات آنها وجود دارد. در این نظریه نیاز به اجسام مادی و هر چیز دیگری غیر از تصورات ذهنی انکار می شود و شناخت بشری در برابر شک گرایی مصون می ماند، چون کسی نمی تواند در اینکه تصوراتی دارد تردید کند (علم حضوری است). بنابراین بارکلی با نشان دادن اینکه اجسام مادی تصوراتی ذهنی هستند وظیفه دفع شک گرایی را به عهده گرفت. او در دو اثر خود یعنی «رساله ای درباره اصول شناخت بشر» و «سه گفت و گو بین هیلاس و فیلونوس»، تلاش می کند این برنامه صحیح و متهورانه را کامل کند.[[2]](#footnote-2)

ادامه بحث انشاءالله در گفتار بعد بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. ر.ک: کلیات فلسفه، ایچارد پاپکین و دیگران، ترجمه جلال الدین مجتبوی، ص 179 [↑](#footnote-ref-1)
2. معرفت شناسی، ص 121- 122 [↑](#footnote-ref-2)